

و روح يد بركه كذا لك العالم عبارة عن مع انه الكبر منه صورته ولكن
 و در جگر در اوست همچنان عالم عبارت است از ان بود که عالم بزرگ تر است از ان
 هذا القول انما يصح ويصدق بوجود الانسان الكامل فيه اجزى العالم
 ان قول صحيح ينفرد در است بر وجود ان کامل در ان نبي در عالم
 فانه لو لم يكن موجودا فيه كان كجسد هلق لا روح فيه ولا شك ان اطلاق
 زير الكبريتك ان الكبريتك موجود در عالم مانند جسد که گفته است روح در ان نبي بلکه بر کبريتك
 الانسان على الجسد الذي لا روح فيه لا يصح الا بجزائه او كما يقال للعالم
 ان بر حصيدك نبي روح در ان صحيح ينفرد که مجازا و ضايقه که گفته است
 الانسان الكبير كذلك يقال للانسان العالم الصغير وكل من هذا من
 ان کبر همچنان گفته ينفرد در ان را عالم صغير در هر ک از ان
 القولين انما يصح بحسب الصورة و اما بحسب المرتبة فالعالم هو الانسان
 و در قول صحيح ينفرد که باعتبار ظاهر و در هر ک جمله باعتبار مرتبه پس عالم همان ان
 الصغير و الانسان هو العالم الكبير جميع ايج در عالم است موصلا و مندرج
 حيزه و ان همان عالم کبر
 است در ان نه ان مجمل پس ان عالم صغر مجمل است از روی صورت عالم
 ان کبر افضل اما از روی مرتبه انسان عالم کبر است و عالم ان صغر زير که خليفه
 است خلافت **بابي** انکه زان ملک است که در جمه از حوض رسالت
 بي نيم درم عالم همه در دست و ليکن از جهل بندگشته تو خوانش را در عالم
 قال امير المؤمنين على كرم الله وجهه **داؤك فيك في**
 مرض تو در دست و تو نوبت

در دست

و داؤك فيك و ما نصرت من عمالك جرم صغير و فيك انظري
 و در انو از دست تو نبي است **بابي** که در دست کرم جرم جرم و حال که در دست
 العالم الاكبر و انت الكتاب الذي باخره يظهر المضيق
 عالم کبر **دو** کتاب بين نبي اکتب با حروف ظاهر بود
 و في المنزوي مولوي که تو آدم زاده چون او نشين جمله ذات را در نزد
 حيت اندر خم که اندر خم است جيت اندر خانه کان در دست نبي انچنان خم است دل
 جوي آب ان همچنان خانه است و دل شهر عجب حضرت مولوي قدس الله سره از عالم
 تقيه فرود است و از دل ان کامل نهم شمس در درين شاره است با کرم جرم در عالم
 در ان نه ان است در در ان نه هر ان امری است که در عالم نبي و ان در دست
 کي که هر ک از شون و صفات الجيد در مرتبه ان کامل نهم جرم بر آمده است و با حکام
 منضج کشته مضاهبا للشان الكلي الذي هو النعين الا ان كذا سبقت
 و در کبر انک شون و صفات در مرتبه جمعته اليه مجمل است و بالقوه و على سبيل الورد
 مفضل است و بالفعل خاطر شکی لطيف حاضر تو کان از تو بود که ظاهر است
 مجمل سخن است که در در ان مفضل حالات تو آخر تو بود کان الانسان الكامل
 کتابا مختصرا منتخبا من امه الاکار التي هي عبارة عن الحرف الاحد به نبي
 کتاب مختصر که در دست از ان کتاب **بابي** که در دست است از حضرت
 الالهية متميلا على حقا فيها الاسماء الفعلية الوجودية و منطبقا على
 الوجود و صفات بر صفات ان حضرت که در دست **بابي** که در دست است از حضرت
 نبي صفاتها الوجودية بحيث لا ينسب عنه شيء منها سوى الوجود الذي
 نسبت اي صفات ربوبت ان کي نبي که نه نامند از دست جرمي از انها سواي وجوب ذاتي
 فانه لا قدم فيه للممكن الحاديه و الا لاني قلب الخالق و لذلك اي الكون
 در ان ک بر دستک نتم قدم در در ان عاقله و که لازم آيد قلب خالق ابرای آن بودن

